ایجاد یک فرهنگ پیشرو در حوزۀ علمی و ذهنی در کشورهای غربی و آمریکا نیازمند دموکراسی و تحمل سکولار بود. بدون این گنجینه‌ها، دانش و پیشرفت تسلیمِ حملات ایدئولوژیک، دینی و پوپولیستی می‌شدند. ملت‌هایی که تسلیم چنین وسوسه‌هایی شده‌اند، سرنوشت خوبی نداشتند و نهایتاً گرفتار مسائلی از جمله سرکوب‌‌گری‌های عمده، فقر فرهنگی و مادی و شکست در جنگ شدند.

 من همچنان سیستم آمریکا را باور دارم و بر این باورم که مردم آمریکا می‌توانند خودبینی و فردگرایی خود را کنار بگذارند و مسئولیت‌های خود را به‌عنوان شهروندان بر عهده بگیرند. آن‌ها این کار را در سال ۱۹۴۱ و بعد از مسائلی مثل جنگ ویتنام و واترگیت و همچنین بعد از حملات ۱۱ سپتامبر انجام دادند؛ اما هر بار بعد از انجام این کارها بی‌خیال شدند و چاهی که از حماقت و بی‌محبتی برای خود کندند، عمیق‌تر شد. شاید کار به جایی برسد که دیگر نور خورشید را نبینند.

 ما فقط می‌توانیم امیدوار باشیم که قبل از رخ دادن چنین مسئله‌ای، شهروندان، متخصصان و سیاست‌مداران وارد بحثی سخت (که هم‌اکنون هم خیلی سخت است) راجع به نقش متخصصان و افراد تحصیل‌کرده در دموکراسی آمریکا شوند.

 اما، برگردیم به راهی که ترامپ در سال ۲۰۱۶ برای کسب نامزدی حزب جمهوری‌خواه و رقابت در انتخابات ریاست جمهوری طی می‌کرد. در آن زمان، یعنی سال ۲۰۱۶، نویسنده‌ای به نام اندرو سالیوان هشدار داد که همچنان افراد طبقات بالا در دموکراسی اهمیت دارند.

 دلیل اهمیتشان این نیست که آن‌ها دشمن دموکراسی هستند، بلکه این است که مواد لازم برای حفظ دموکراسی و نجات آن از دست خودش را ارائه می‌کنند. ممکن است سیستم سیاسی خُرد و تضعیف شده باشد و به الگوریتم‌های اینترنت و تک‌کلام‌های یک شخص عوام‌فریب اما بااستعداد احترام بگذارد؛ اما حالا زمان کنار گذاشتن ترکیب خاص و، در عین حال، ثبات‌آور دموکراسی و مسئولیت‌پذیری طبقات بالاتر در آمریکا نیست.

 شاید اینکه بگوییم ما در این عصر دموکراتیک به طبقات بالا نیاز داریم، شوکه‌کننده باشد، خصوصاً با وجود این نابرابری‌های گسترده در ثروت و اینکه طبقات بالاتر و دانایان دوروبَرمان شکست‌های زیادی داشته‌اند؛ اما دلیل نیاز ما به آن‌ها دقیقاً همین است که بتوانند این دموکراسی ارزشمند را در برابر رقبای بی‌ثبات‌کننده‌اش حفظ کنند.

 دموکراسی، آن‌طور که شخصیت اسکروتیپ در کتاب لوییس به‌خوبی می‌دانست، به معنای یک سیستم حکومتی است، نه یک وضعیت برابری کلی. در دموکراسی، ارزش رأی‌ها با هم برابر است؛ اما ارزش نظرات با هم برابر نیست و جامعۀ آمریکا بهتر است هرچه زودتر قوانین تازه‌ای برای تعامل سازنده بین طبقۀ آموزش‌دیده و جامعه‌ای که آن‌ها به آن خدمت می‌کند، وضع کند.

 متخصصان همواره باید این را به یاد داشته باشند که آن‌ها خدمتگزاران یک جامعۀ دموکراتیک و حکومت جمهوری هستند، نه اربابان آن.

 اما اگر قرار باشد شهروندان ارباب باشند، باید خود را نه فقط به آموزش، بلکه به مزایای شهروندی مجهز کنند که باعث می‌شود در ادارۀ کشورشان دخیل باشند. مردم عادی نمی‌توانند بدون متخصصان کاری کنند و باید بدون هیچ کینه و دشمنی این را بپذیرند.

 به همین ترتیب، متخصصان نیز باید این را بپذیرند که راهنمایی‌هایی که می‌کنند و برایشان کاملاً مشخص و درست به نظر می‌رسد، همیشه در یک سیستم دموکراتیکی که شاید ارزش‌هایش با ارزش‌های آن‌ها برابر نباشد، با استقبال روبرو نمی‌شود. اگر اینطور نباشد و دموکراسی را به معنای تقاضاهای پی‌درپی برای احترام گذاشتن به نظرات بی‌پایه و اساس در نظر بگیریم، هر چیزی ممکن است، از جمله به پایان رسیدن دموکراسی و سیستم حکومت جمهوری.

 البته این نظر تخصصی من در این زمینه است و شاید اشتباه کنم.